

سکاه علوم انسانی و اجتماعی
سال سیام علوم انسانی

پرونده شاعر بسته می شود فقط با مرگش

محمد رمضان فرخانی

گفت و گویی با «دکتر مرتضی کاخی»
به بهانه انتشار کتاب «گفت و گوی شاعران»

■ رضائی فرخانی: جناب دکتر کاخی! پیش از هر سخنی، لازم است از وقت و فرصتی که به «مجله شعر» برای این گفتوگو دادید، سپاسگزاری کنم. اما انتشار کتاب «گفتوگوی شاعران» که به تازگی با نظارت و پیگیری شما، به گنجینه کتابهای مرجع در تبارشناسی اندیشه و ساخت هنری شاگردان مکتب شعر نیما، افزوده شده است، یادآوریهها و اشاراتی را می‌طلبد که تذکر این اشاره‌ها و نکته‌ها، آن هم از جانب حضرت عالی که، باعث و بانی نشر تقریباً هم‌زمان آن در ایران و آمریکا شده‌اید، برای مخاطبان دور و نزدیک شعر فارسی، غنیمت خواهد بود، اگر ممکن است، درباره آنچه که در شکل‌گیری این کتاب، از آغاز تا انجام تأثیرگذار بوده برای ما و مخاطبان «مجله شعر» روشنگری بیشتری بفرمایید.

■ دکتر کاخی: عرض شود به حضورتان، این کتاب که اسمش «گفتوگوی شاعران» است، کتابی است که می‌شود گفت سرنوشت حیرت‌آوری دارد و من اسم این گفتوگو و مصاحبه را گذاشته‌ام «مصاحبه سمج» به علت اینکه این مصاحبه چهل سال صبر کرد تا تاریخ چاپش برسد. بانی و باعث

او هستند و او هم می‌گوید کسانی که در واقع پایه‌گذاران سبکهای مختلف شعر نو و ادامه‌دهندگان سنت شعر نیمایی‌اند از جمله شاملو، اخوان، خودت (فروغ) و سهراب سپهری، که به خاطر خصوصیت با حاکمیت موجود مجال انتشار اشعار و افکار خود را نمی‌یابند.

در سال ۴۴ اگر به یاد بیاورید، این چهار شاعر اگر نه در اوج شهرت بودند، به اعتبار مخالفتی که با رژیم داشتند و با لاقل بعضیهاشان مثل سپهری که اهل سیاست نبود و قطاری را می‌دید که «سیاست می‌برد و چه خالی می‌رفت» اما لاقل مؤانستی هم با حکومت نداشت لذا از جانب رژیم تبلیغاتی برای اینها نمی‌شد بلکه طبیعتاً محدود هم می‌شدند به هر صورت در این زمان، بیشتر اخوان ثالث و شاملو و بعد هم این دو نفر (فروغ و سهراب) چهار ستون بنای شعر پس از نیما بودند. فروغ هم می‌گوید که تمام سعی‌ام را می‌کنم که اگر شد این گفتوگوی چهار نفره را ترتیب بدهم. پس آقای گرداری تیکو هم در تهران می‌ماند تا آنکه فروغ اطلاع می‌دهد که یک شبی را قرار گذاشته‌ایم که شاعران مورد نظر بیایند و شما هم بیایید و مصاحبه‌تان را انجام بدهید.

آقای تیکو با یک ایرانی به نام «دکتر بنائی» که او هم از استادان ادبیات



این کتاب که اسمش «گفتوگوی شاعران» است، کتابی است که می‌شود گفت سرنوشت حیرت‌آوری دارد و من اسم این گفتوگو و مصاحبه را گذاشته‌ام «مصاحبه سمج» به علت اینکه این مصاحبه چهل سال صبر کرد تا تاریخ چاپش برسد

فارسی در آمریکا بوده می‌گوید که همراهش بیاید و دکتر بنائی هم ضبط صوتی داشته که با خودش می‌آورد (و چه کار خوبی هم می‌کند) این جمع، هر چیزی را که می‌گویند ضبط می‌شود و هر چه هم که در آن نوارها ضبط شده، بدون هیچ حذف و کاستی در این کتاب آمده است.

به هر صورت شاعران مورد نظر، در منزل فروغ جمع می‌شوند و البته دو سه نفر دیگر هم آنجا حاضر شده بودند؛ آقای محمود آزاد تهرانی، خود آقای کامشاد و مرحوم سیروس طاهباز که البته این سه نفر در گفتوگو شرکتی نداشتند و فقط محمود آزاد در بعضی جاها، اظهار اطلاعی می‌کند و البته می‌دانید که محمود آزاد تهرانی (م. آزاد) در آن زمان و در نسل پس از اخوان ثالث، از لحاظی در اوج اعتبار و شهرت خودش بوده است.

علی‌ای حال اینها می‌آیند و «آقای تیکو» در مقدمه همین کتابش می‌گوید که: من احساس کردم که بعضی از اینها، سالهاست که همدیگر را ندیده‌اند. فکر می‌کنم اشاره به اخوان و شاملو می‌کند، هر چند که این دو سالها با هم زندگی کردند.

ولی آن زمان، نه اینکه اتفاقی میانشان افتاده باشد ولی به دلایل زندگی شخصی هر کدام، کمتر همدیگر را می‌دیدند. این چهار نفر اصلی، یعنی فروغ و سپهری و شاملو و اخوان، از لحاظ شکفتگی شعری، در همین زمان، در اوج خودشان بوده‌اند، به لحاظ اینکه شما می‌بینید، اخوان، کتابهای زمستان

این گفتوگو شخصی است به نام «گرداری لعل تیکو» که اگر مجلات اوایل دهه چهل به بعد را ورق بزنید، این آقا در آنجا مقالات زیادی دارد و استاد تدریس زبان فارسی در دانشگاههای آمریکایی، از جمله دانشگاه برکلی است که از دانشگاههای معتبر آمریکاست.

ایشان به کمک یکی از دوستانش به نام حسن کامشاد (از مترجمان معروف که حتماً می‌شناسید) در تابستان ۱۳۴۴ به ایران می‌آید و با «فروغ» آشنا می‌شود. از این طریق «استدیو گلستان» که در آن وقت تعدادی از شاعران و نویسندگان با آن رفت و آمد و همکاری داشتند، از «فروغ» خواهش می‌کند که اگر امکان داشته باشد، مصاحبه‌ای را با چند نفر از شاعران آن زمان ترتیب بدهد. فروغ سؤال می‌کند که چه شاعرانی مد نظر

و آخر شاهنامه را منتشر کرده بوده است و در همین سال ۴۴ «از این اوستا» را هم منتشر کرده است که منظومه‌ها و شعرها و کتابهای بعدی شعر اخوان هیچ کدام، هرگز به پای این سه کتاب نرسیدند. شاملو هم هوای تازه و باغ آینه و آیدا در آینه را منتشر کرده است که باز آنچه شاملو را به عنوان شاملو به شعر معاصر ما معرفی کرد بیشتر همین سه کتاب بود نه کتابهایی که پیش از این منتشر کرده بود و بعد از این هم دیگر شاملو، اعتباری فراتر از این مجموعه‌ها کسب نمی‌کند با اینکه راههای دیگری هم می‌رود که قابل توجه و اعتنائند، یعنی به هر صورت در سال ۴۴، شاملو در اوج پختگی و شکفتگی خودش قرار دارد، فروغ هم، در همان زمان «تولد دیگری» را منتشر کرده و سپهری هم شعرهای کتاب «حجم سبز» را که بهترین اثر اوست، چاپ کرده بود ولی خود کتاب «حجم سبز» به صورت جامع و مستقل زیر چاپ بوده، یعنی گذشته از چاپ کتابهای «صدای پای آب» و «مسافر»، شعرهای کتاب «حجم سبز» سپهری، در مجلات آن زمان مثل «دفترهای زمانه» و یا «آرش» به چاپ رسیده بوده است، بنابراین، اینها از لحاظ صلاحیت شعری و آگاهی به آفاق شعر معاصر در اوج خودشان بوده‌اند.

و چون خیلی بدون مقدمه، این گفت‌وگو و شرایط آن فراهم و بعد برگزار می‌شود، در همین ابتدای کار این چهار نفر که به اضافه م. آزاد می‌شوند پنج نفر نمی‌دانند که راجع به چه چیزی صحبت کنند؟ از کجا شروع کنند؟ و اینکه از «نیما» شروع کنند را فعلاً فراموش می‌کنند و می‌گویند که آن قدر گفتند از نیما شروع کنیم که در همان نیما ختم می‌شوند؛ بنابراین پیشنهاد می‌کنند که این کار را نکنیم و بیاییم راجع به سبکهای خودمان یا راجع به شعر فارسی معاصر و مسائل شعر فارسی صحبت کنیم. دقیقاً مسائل شعر فارسی که اولین مسأله‌اش «سانسور» آن زمان رژیم شاه بود. و شروع

اختلاف سلیقه نه تنها ضروری به شعر معاصر نمی‌زند بلکه همین اختلاف سلیقه شیوه‌های مختلفی را از شعر نیمایی برای ما، به یادگار و باقی گذاشته است



می‌کنند به ایراد گرفتن و گفتن اینکه اگر یک شرق‌شناس یا ادیب یا کسی با چنین اعتباری از خارج بیاید به ایران، این دستگاهها نمی‌گذارند که آن شرق‌شناس یا ادیب با این گروه از شاعران، سر و کار و مراوده داشته باشند و حکومت وقت، کسانی دیگر مثل ابراهیم صهبا یا حداکثر فریدون توللی و نادرپور را که می‌توانیم بگوییم آباء «مجله سخن» بوده‌اند، بیشتر مورد نظر و توجه خارجها قرار می‌داده است و... بدیهی است که تندرویهایی هم در این زمینه می‌کنند، به خصوص در رابطه با مرحوم خانلری و حتی نسبتهایی به او می‌دهند که مثلاً او [خانلری] در فرودگاه، دستگاهی فعال داشته است و یا با سفارتخانه‌ها در ارتباط بوده است که به محض ورود یک اهل ادبیات و شعر، اینها مستقیماً به خانلری و اصحاب مجله سخن معرفی و با آنها به عنوان نماینده شعر فارسی آشنا شوند که تصور نمی‌کنم چنین چیزی وجود

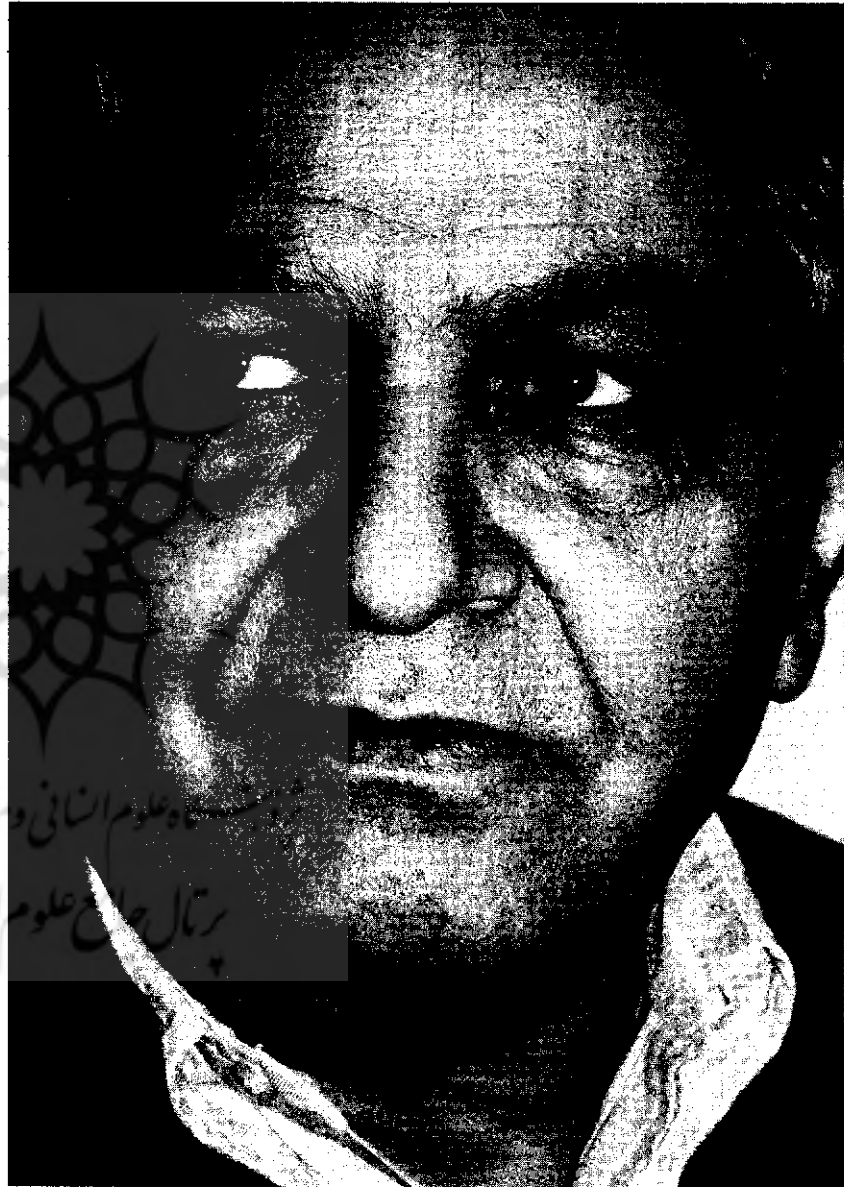
داشته باشد، به هر حال حالا که همه اینها به جاودانگی پیوسته‌اند و دیگر در میان ما نیستند ما هر کدام از اینها را که نگاه می‌کنیم از نیما گرفته تا خانلری و بعد هم این شاعران بزرگ پس از نیما که درباره‌شان صحبت می‌کنیم، هر کدام سهم بسیار بالارزش و برجسته‌ای در ادبیات روزگار ما داشته‌اند و البته هر کدام به شیوه‌ای و در سطحی متفاوت، و بدیهی است که اختلاف سلیقه و منش هم داشته‌اند.

اما اختلاف سلیقه نه تنها، ضروری به شعر معاصر نمی‌زند بلکه همین اختلاف سلیقه، شیوه‌های مختلفی را از شعر نیمایی برای ما، به یادگار و باقی گذاشته است که می‌بینیم اخوان، موازین وزن و قافیۀ نیمایی، را عیناً رعایت می‌کند. از لحاظ باطن شعر، اما هر چهار نفر اینها، آن باطن توجه نیما را، ترکیبات جدید، مضامین جدید، موسیقی درونی شعر و آن تکنیکهایی که نیما بر آنها انگشت گذاشته را رعایت می‌کنند ولی از لحاظ ظاهر و فرم بیرونی شعر، شاملو شعر منثور می‌گوید، فروغ و سپهری با رعایت وزن نیمایی، کارکرد نیمایی قافیه را رها می‌کنند و بیشتر به شعری که با زبان امروز و سادگی آن همخوانی بیشتری دارد روی می‌آورند، برخلاف شاملو و اخوان که شاملو بیشتر از نثر کلاسیک فاخر و معتبر و اخوان بیشتر از شعر کلاسیک بهره می‌گیرند و استفاده می‌کنند و...

علی‌ای حال این جلسه به پایان می‌رسد خودش به آمریکا می‌برد تا آنها را پیاده و یک جلسه دیگر هم در خانه شاملو می‌گذارند و آقای تیکو این نوارها را با و به صورت کتاب منتشر کنند... سال بعد آقای تیکو برمی‌گردد به ایران و فروغ را سه - چهار جلسه می‌بیند و می‌خواهد که بیشتر با فروغ صحبت کند، چون مقاله‌ای درباره فروغ می‌نویسد و در آمریکا چاپ می‌کند و در یک انجمنی قرائت می‌کند، که آذبا و مجلات ادبی آمریکا خیلی تحت تأثیر قرار می‌گیرند که «فروغ» را بیشتر بشناسند، حتی بعضاً فکر می‌کنند که فروغ برجسته‌ترین چهره قرن شعر فارسی است؛ بنابراین ایشان به ایران باز می‌گردد که بیشتر راجع به فروغ کار کند و سه جلسه هم فروغ را می‌بیند و بحثهایی می‌کند که اینها را هم در مقدمه‌ای که نوشته بیان کرده است. کمی بعد از این تاریخ، فروغ می‌میرد و آقای تیکو، سالها بعد به ایران باز می‌گردد و به این فکر می‌افتد که چرا فقط این شعرها و مصاحبه‌ها را چاپ کند؟ بهتر است که بیاید و درباره ادبیات ایران کاری انجام دهد، بنابراین قصه‌هایی را از آل احمد و چوبک و به‌آذین و دیگران می‌گیرد و به آمریکا می‌برد و شروع می‌کند به ترجمه کردن این قصه‌ها، دوباره مدتی که می‌گذرد به فکر این می‌افتد که چه بهتر که درباره کل ادبیات فارسی اثری ادبی پدید آورد و باز قضیه طول می‌کشد و یک مقدار فراهم کردن مقدمات این کار طول می‌کشد که یک مرتبه در حالی که ایشان در حال فراهم کردن این مقدمات است تا نتیجه بگیرد که شعر فارسی و ادبیات فارسی معاصر به یک نوع «سکولاریزاسیون» یا سکولاریزم ادبی دارد نزدیک می‌شود، یعنی اینکه یک مقداری، نه آنکه از «دین» فاصله بگیرد بلکه به اصطلاح عامیانه، دارد خرج خودش را از دین جدا می‌کند. انقلاب می‌شود و به طوری که خودش می‌گوید: تمام رشته‌هایم یک مرتبه پنبه شد و خلاصه به قول نیما «کشت گاهم خشک آمد». و بنابراین به این نتیجه می‌رسد که آن تر و توری را رها کند و اقدام کند به چاپ کردن کتابهایی که از قصه‌نویسان معاصر، ترجمه کرده است. در همین حال به فکر مصاحبه‌ای می‌افتد که سالها پیش در سال ۴۴ شمسی در [۱۹۶۵ م.] در تهران، با شاعران ایرانی انجام داده بود. در سال ۱۹۹۶ (۱۳۷۵ شمسی) آقای تیکو، عزمش را جزم

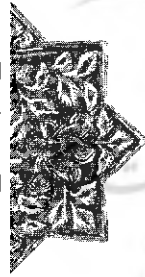


می‌کند که پس از نزدیک به ۳۶ سال، مصاحبه‌اش را منتشر کند، اما در همین ایام دچار بیماری صعبی -ظاهراً سرطان- می‌شود که تا آخر عمرش او را رها نمی‌کند، با وجود این ایشان به همراهی و کمک یکی دو نفر از شاگردانش به نامهای آقای بنانی، خانم جانت اسما و آقای دکتر انوشیروانی که الان در شیراز استاد دانشگاه هستند (اینها شاگردان دوره دکتری دکتر تیکو بودند) شروع می‌کند به ترجمه متن مصاحبه و از اینها هم خواهش می‌کند که متن مصاحبه را از نوارها پیاده کنند تا او کار ترجمه آنها را به



مقدمه هم خانم اسما و آقای دکتر انوشیروانی، هر کدام برای کارهایی که در تدوین این کتاب کرده‌اند، و پروسه شکل‌گیری آن را توضیح می‌دهند. این کتاب را «دکتر شفیع کدکنی» شبی به من ارائه داد و گفت که این روزها چنین کتابی به دستم رسیده و بهتر است که در ایران نیز چاپ شود. من هم کتاب را گرفتم و همان شب ورق زدم و تا نزدیکیهای صبح سرم گرم این کتاب بودم و به فکر این افتادم که این مقدمه‌ها را ترجمه کنم، ثانیاً متن را که درست پیاده نشده بود و یا گاهی اشتباهات لفظی در آن دیده می‌شد، و یا کسر و کمبودهایی در انشای آن وجود داشت [با ذکر اینکه در متن اصلی چه چیزی ثبت شده است] مقداری رفع و رجوع کنم تا این کتاب و به قول خودم «مصاحبه سمج» به دست مخاطب ایرانی آن برسد. چرا که با خودم این طوری فکر می‌کردم که این چهار نفر، اگر یک جا نشسته باشند و با هم حتی راجع به دیوار روبه‌رویشان هم صحبت بکنند، بعد از چهل سال (یعنی از ۱۳۴۴ تا الان ۱۳۸۴ دقیقاً چهل سال) این امر منحصر و قابل ارائه‌ای است. چون من فکر نمی‌کنم چنین اتفاقی در طول شعر فارسی افتاده باشد که چهار شاعر بزرگ به همراه یک شاعر دیگر که آن هم به هر حال جزء شعرای مطرح روزگار ماست و چند نفر دیگر که آنجا نشسته‌اند و حضور دارند، با هم بنشینند و راجع به شعر فارسی و مسائل آن و معرفی شعر فارسی در خارج و نیز سبکهای شعر خودشان و نگاهشان به شعر گذشته و امروز خیلی آزادانه و بدون تعارف صحبت کنند و این حرفها و گفته‌ها حتی یک ویرایش و رتوش ادبی هم نشود و بعد از این همه سال، منتشر شود. بنابراین هر کس که به شعر علاقه داشته باشد و این کتاب را بخواند، می‌تواند در یک نگاه پی‌برد که این چهار نفر در آن

این کتاب را «دکتر شفیع کدکنی» شبی به من ارائه داد و گفت که این روزها چنین کتابی به دستم رسیده و بهتر است که در ایران نیز چاپ شود



زمان به چه می‌اندیشیدند و محیطهای بحث در آن زمان چگونه بوده است و جای هر کدام از اینها بنا بر گفته خودشان کجاست در این مصاحبه مثلاً فروغ به عنوان یک شاعر بسیار باقریحه، صحبتهایی که می‌کند، همه‌اش از قریحه‌اش ناشی می‌شود و از اطلاعاتش نیست؛ شاملو به عنوان یک شاعر پیشرو، اخوان به عنوان یک شاعر بااطلاع راجع به وزن شعر آزاد یعنی شعر نیمایی و کلاً بااطلاع از سنت کلاسیک تا مدرن شعر فارسی، که حتی در این مباحثه و مصاحبه راجع به این مسائل از طرف حاضران در بحث مورد سؤال قرار می‌گیرد و محل رجوع است و از عجایب روزگار اینکه سهراب سپهری از اول جلسه که از همه زودتر هم به جلسه می‌آید و تا آخر جلسه هم هست، فقط یک جا صحبت می‌کند و آن هم یک جمله‌ای است که به آقای تیکو می‌گوید که «من شهرتم در نقاشی است و نه در شعر» اما حاضر است و بحث را به دقت دنبال می‌کند و خود این موضوع هم کاملاً وجوه

انگلیسی، سامان دهد. به هر صورت کار را ترجمه می‌کند و آماده می‌سپرد به دست آقای بنانی که نوارهای اصلی را در سال ۱۳۴۴ تهیه کرده است و اندکی بعد از آن هم خودش فوت می‌کند. شاگردان دکتر تیکو هم متن این نوشته‌ها را ویرایش و مرتب می‌کنند و چند سال طول می‌کشد تا در سال جاری، بالاخره این کتاب در آمریکا به صورت دو زبانه چاپ می‌شود. بنابراین یک مقدمه آقای تیکو می‌نویسد، یک مقدمه دکتر بنانی و یک

شخصیتی و احوال آدمهای این جمع را به خوبی روشن و آشکار می‌کند. مثلاً شما آن صداقت و سادگی و تازگی و جوانی فروغ را به رأی‌العین در این کتاب می‌بینید. جافتادگی آن دو نفر دیگر یعنی اخوان و شاملو را هم می‌بینید و سپهری را که فعلاً پیش اینها ننشسته، با آنکه سوابق طولانی در شعر گفتن دارد و حتی من از او قصایدی خوانده‌ام که به دوران نوجوانی‌اش بازمی‌گردد، با این همه اینجا سعی کرده که فقط مستمع باشد تا گوینده و اتفاقاً مستمع مشتاقی هم هست، چون که آقای تیکو در همان مقدمه‌اش اشاره می‌کند وقتی که من به خانه فروغ آمدم، سپهری پیش از من اینجا رسیده بود...

این کتاب خوشبختانه مقدمات چاپ را پشت سر گذاشته است، وزارت ارشاد هم زود مجوز چاپش را صادر کرد و من این کتاب را به انتشارات زمستان واگذار کردم مثل تمام کتابهایی که تا به حال راجع به اخوان کار کرده‌ام به خانواده اخوان واگذار کردم و همه حقوق آن را هم به این خانواده محترم سپردم.

■ رضائی فرخانی: با عنایت به سابقه دوستی و دست کم آشنایی نزدیک حضرت عالی با بیشتر طرفهای گفت‌وگو در این کتاب که هر کدام از استوانه‌های شعر امروز ما به شمار می‌آیند و نیز اشراف توأمانی که بر شعر و ادب کهن و نو پارسی داشته‌اید و دارید و از همین منظر نیز کتابهای ماندگاری را در نقد و سنجش و نیز معرفی و تدوین شعر دیروز و امروز فارسی از شما شاهد بودیم، از منظر سنجشگری که نزدیک به نیم قرن تجربه شعر معاصر را، به همراه همه فراز و نشیبهای آن، از نزدیک شاهد بودید، تأثیر باطنی و اصیل انتشار این کتاب را بر مخاطب شعر امروز، چگونه ارزیابی می‌کنید؟ این پرسش را در پس‌زمینه‌ای خدمتتان عرض می‌کنم که «جریان نقد و نظریه ادبی معاصر» ما را شکل داده است، یعنی از همان نقدهای آغازین این جریان در اواخر دههٔ چهل و اوایل دههٔ پنجاه تا همین امروز و مشخصاً ده، پانزده سال اخیر که حجم و کمیت نظریه‌پردازی و تئوری‌مداری، به یک وجه ذاتی در آفرینش شعر شاعران جوان و حتی شاعران پیش‌کسوت و مثلاً مطرح این روزگار، تبدیل شده است و این اتفاق البته در صورتی افتاده است که ماحصل تلاش و آفرینشگری هیچ کدام از همین شاعران مجموع آمده در کتاب «گفت‌وگوی شاعران» از دل تئوری‌پروری و نظریه‌پراکنیهای مرسوم، بیرون نیامده است اما دقیقاً در این چهل سالی که ما - چشم حسود کور - ابتدا صاحب منتقدان حرفه‌ای شعر و پس از آن دچار افاضات استوار کرسی‌نشینان نظریه‌پردازی و تئوری‌سازی شدیم یعنی از همان اواسط دههٔ چهل تا امروز در اواسط دهه هشتاد خورشیدی، هیچ شاعری در قدر و مرتبهٔ شاعران تئوری‌نخوانده و نظریه‌تدریس‌نکردهٔ پیش از خود - یعنی نیما، اخوان، فروغ، سپهری و شاملو - نتوانسته قد علم کند و جدای از هل من مبارز طلبیدنهای شخصی و گاه گروهی، جایی در سبد شعرهای اصیل خانوادهٔ شعر فارسی، باز کند!

■ دکتر کاخی: اولاً آنچه شما فرمودید من قبول دارم. و تماماً دلیل بر این است که شما یک نگاه عمیق و طرازای نسبت به شعر معاصر دارید. من هم در همهٔ این موارد با شما هم‌عقیده هستم.

من این را که مثلاً کسی بیاید شعر را تئوریزه بکند و به بازماندگان سبک خودش دیکته بکند که من این طور در این کار فکر می‌کردم و تو هم باید

این طور فکر بکنی، نه پیشنهاد می‌کنم، نه توقع دارم و نه لازم می‌دانم؛ اما بیش از هر چیز، من اینجا می‌توانم چند مورد را اضافه کنم که بعضاً مواردی از این یادآوریها به صورت مستقیم به این کتاب مربوط نمی‌شود اما به کسانی که این کتاب از گفت‌وگوهای آنها شکل گرفته است، مربوط می‌شود.

قبل از همه اینکه ما می‌بینیم در زمان برگزاری این نشست و گفت‌وگو، مسن‌ترین شاعر این جمع شاملو بوده است که چهل سال داشته و از بیست و چند سالگی به کار شعر پرداخته و خود شاملو در همین گفت‌وگو می‌گوید که من اصلاً از شعر بدم می‌آمد، اما «نیما» باعث شد که من به شعر گرایش پیدا کنم و از طریق نیما، حافظ و شاعران دیگر، از جمله خیام را شناختم. اخوان هم در این زمان نقطه‌نظرات خودش را دربارهٔ وزن نیمایی (اگرچه



من این را که مثلاً کسی بیاید شعر را تئوریزه بکند و به بازماندگان سبک خودش دیکته بکند که من این طور در این کار فکر می‌کردم و تو هم باید این طور فکر بکنی، نه پیشنهاد می‌کنم، نه توقع دارم و نه لازم می‌دانم؛

بعدها با تغییرات و تحولاتی که در آن ایجاد کرده و در کتاب «بدعتها و بدایع نیما» و سپس «عطا و نقای نیما» منتشر می‌کند) به صورت کلیات مبانی آن، در حد یک مقاله طراحی و آماده کرده بوده است و فروغ هم که تازه از اسارت سه کتاب عصیان و دیوار و اسیر خودش را نجات داده و پس از مدتی اندیشیدن و خواندن و شاید هم تجربه کردن به یک جهان‌بینی و دستاورد تازه در شعر معاصر فارسی نائل شده بود (او یکی از نقطه‌های بسیار معاصر و معتبر معاصر ماست به طوری که در یکی از کتابهای مرجع بزرگ ادبی که در آمریکا منتشر شده و چندین جلد را شامل می‌شود و راجع به شعر جهان از گذشته تا حال صحبت کرده، می‌بینید که در آنجا از شعر امروز ایران فقط چند سطر راجع به فروغ نوشته شده و اسمی هم از نیما برده شده است، در حالی که در همین کتاب، ده‌ها صفحه راجع به شعر معاصر عرب نوشته، در حالی که شاعران عرب خودشان می‌گویند که نوپردازی را از ایرانیان آموختند و بیست سال پس از آنکه نوپردازی در شعر ایران شکل گرفتند، آنها پیروی کردند) و سپهری همان‌طور که پیش از این یادآوری کردم شعرهای موفق و درخشانش را در همان ایام که سی و هفت سال داشته، سروده بوده، حالا در نظر بگیرید که این آدمها بدون پیش‌زمینه و برنامهریزی و بدون هیچ مقدمه‌ای در این گفت‌وگو جمع می‌شوند و در عین حال که هیچ کدام شهرت پشت و پیزی و سطحی مرسوم را نداشتند و فقط در نزد اهل شعر و مخاطبان جدی و تازه‌جوی شعر فارسی از حرمت به‌سزا و درخور بر خوردار بودند و تازه توانسته بودند که در کنار درخت هزار سالهٔ شعر دیرین و کهن کلاسیک فارسی و در مبارزهای که از سر گذرانده بودند، جایی برای خود پیدا و تثبیت کنند و این نهال تازه‌ها موجودیت خودش را در کنار این درخت تناور به اثبات برسانند.



یعنی این مبارزه در همین سالهای اواسط دههٔ چهل به نفع شعر نو تمام شده بود. یعنی نیما با تئوریهایی که از دل تجربه‌های شعری خودش تحصیل کرده بود وارد این مبارزه شد اما مبارزه پی‌گیر و دنباله‌دار را این حواریون اصیل نیما بودند که انجام دادند و با نمونه‌هایی که در این راه آفریدند، در نهایت حرف نیما را به کرسی نشاندند و شعر نو را در نهایت اثبات کردند و خلاصه اینکه برای دور نشدن از مقصود بحث، باید گفت که دانستن طرز فکر و چگونگی اندیشه این شاعران که همگی شان یا در ابتدای اوج گرفتن شعری‌اند و یا در اوج خلاقیتشان قرار دارند، اتفاق نادر و در عین حال غنیمتی است که به این سادگی نمی‌شود از کنار آن گذشت.

دوم اینکه من عقیده‌ای برای خودم دارم، مثل هر کس که معیار و طرازی برای قیاس و سنجش دارد و آن این است که هر شاعری که پس از مرگش، روزبه‌روز بزرگ‌تر شد، بی‌شک شاعر بزرگی است و هر چهار نفر این شاعران، هر چه که از مرگشان می‌گذرد، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند و شما می‌دانید که در همین پنجاه سال اخیر بسیار شاعران بوده‌اند که آمده‌اند و چند صباحی هم کارهایی کرده‌اند، و مرده‌اند بی‌هیچ مرده‌ریگی و حتی بعضی از اینها به قول قدمای ما «شعرشان» پیش از خودشان مرده است».



هر شاعری که پس از مرگش، روزبه‌روز بزرگ‌تر شده بی‌شک شاعر بزرگی است

یعنی هنوز خودشان زنده بودند که شعرشان مرده و بعضی هم البته چند صباحی پس از مرگشان مثلاً تا مراسم ختم و عزاداری پس از آن در یادها حضور داشتند و پس از آن به تاریخ سپرده شده‌اند و چیزی نیستند، مگر اینکه شما به عنوان یک علاقه‌مند به تاریخ تحول شعر فارسی بخواهید مقاله‌ای بنویسید و به ناچار بروید نبش قبر بکنید و از آنها فقط در حد یک اسم در فهرست بلندبالای آمدگان و رفتگان تاریخ ادبیات نامی یا اثری باقی مانده است.

یعنی اگر در نظر بگیرید که تعداد دیوانهای شعری که به سبک نو در این نیم قرن منتشر شده است، خیلی بیشتر از ده هزار دیوان شعر و شاید رقمی نزدیک به دو برابر آن را شامل شود، در حالی که مجموعه شعرهای این چند شاعری که نام بردیم به سی مجموعه هم نمی‌رسد اما امروز جز دیوانهای شعر همین چهار شاعر و تعداد اندک شماری مجموعه شعر از شاعران دیگر، عملاً نام و نشانی از آن همه کتاب و شاعر باقی نمانده است.

به قول شاعران همین کتاب، چنان که شاملو می‌گوید، زمانی که ما شعر را شروع کرده بودیم، دکتر مهدی حمیدی خداوند شعر بود، یعنی هر چهار نفر اینها قبول دارند که خداوند شعر روزگار اینها شاعری مثل دکتر حمیدی بوده و... [همین دکتر حمیدی] قصیده‌ای برای نیما می‌گوید، به دیدن نیما می‌رود و دیده‌اید که در همان قصیده که خطاب به نیما گفته و یکی از

بهترین قصیده‌ها در روزگار خودش به شمار می‌رود، می‌گوید: شکسته مردی بگذشته عمر از چهل است و...

و گفته است درباره نیما:

ترانه خواند و گزم داد و سخت شیرین بود

اگرچه با غزلش زهر کم ز حلوا نیست

بعد هم می‌گوید:

بزرگ دریا مرد! سرم دوار گرفت

گناه بخت من است این، گناه دریا نیست

و نسبت به شعر نیما می‌گوید:

سه چیز هست در آن: وحشت و عجایب و حُقم

سه چیز نیست در آن: وزن و لفظ و معنا نیست

و می‌بینید که به چه شکلی، مسخره می‌کند نیما را و شما جایگاه همین آدم را در نسل معاصر جست‌وجو کنید. بله، هستند خیلی از کسانی که در دانشکده ادبیات نشستند و استادان شعر هستند، خیلی هم عزت و حرمت برای حمیدی قائل هستند و او را بهترین قصیده‌سرای معاصر، پس از ملک‌الشعراى بهار، می‌دانند و در خدمتی که به شعر کلاسیک و قالبهای پولادین شعر کرده، تردیدی ندارند اما علی‌رغم شهرت بی حد و اندازه‌ای که همین آدم، در آن روزگار داشته، الان بین جوانها و خوانندگان شعر امروز فارسی، حتی بعضیها اسم این آدم را هم نشنیده‌اند. و یا «توللی» که نزدیک‌ترین یار نیما - در دوره‌ای - بود، الان کمتر کسی هست که کتاب شعر او را خوانده باشد در حالی که شما می‌بینید در آن زمان، آن قدر صاحب شهرت هست که «شاملو» در شعرش می‌گوید:

نه فریدونم من،

نه ولادیمیرم

(که اشاره به ولادیمیر مایاکوفسکی می‌کند)

که گلوله‌ای نهاد

نقطه‌وار

به پایان جمله‌ای که تمام عمرش بود

نه باز می‌گردم

نه می‌میرم

(که اشاره به بازگشت توللی به شعر کلاسیک و نیز خودکشی مایاکوفسکی می‌کند)

یعنی فریدون توللی در آن وقت، آن قدر شهرت داشته اما الان کوچک‌ترین چیزی که در بیوند با شاملو هست، همه به دنبال آن می‌دوند. یا مثلاً فروغ که سی سال از مرگش گذشته و هر ناشری بدون اجازه مؤلف یا بازماندگان آن می‌تواند آثارش را چاپ کند، تقریباً بیشتر ناشران بزرگ ایران، مجموعه، خلاصهٔ اشعار یا هر چیزی را که به هر صورت مربوط به فروغ باشد، منتشر کرده‌اند و همچنان نیز این کار ادامه دارد. چون که این آثار مخاطب پی‌گیر و علاقه‌مندان بسیار خودش را داشته و خواهد داشت و تازه هنوز این از نتایج سحر است و صبح دولتش ندیده‌اید! یعنی روزبه‌روز فروغ بزرگ‌تر می‌شود، روز به روز سپهری بزرگ‌تر می‌شود تا آنجا که اینها را مردم دیگر به اسم کوچک خطاب می‌کنند، می‌گویند سهراب، می‌گویند فروغ. و شاملو و اخوان را هم به خاطر آن سن و سال و نیز نزدیکی مستقیمشان با نیما و هم‌نشینی که با نیما داشتند (یعنی حواریون هم‌زمان و بی‌واسطهٔ نیما بودند) بیشتر با عنوان شاملو و اخوان می‌شناسند البته عام بودن اسم کوچک اینها یعنی



احمد و مهدی هم که آن تمایز اسم فروغ و فردیت سهراب را ندارند لاید در این امر دخیل بوده است.

ولی نکته مهم و جذاب برای جوانها این است که بدانند اینها در آن برهه زمانی چطور فکر می کردند و چگونه بوده اند و از آنجا سرانجام به کجا رسیده اند. برای تعقیب این ماجرا، دانستن و خواندن عقاید اینها در آن برهه خیلی مفید است مثلاً خود شاملو که در این کتاب هم یک پای صحبت است با شاملویی که آخرین مصاحبه هایش را انجام داده، خیلی تفاوت دارد. حالا بد نیست که به نکته ای در همین زمینه، اشاره کنم.

ببینید این همه دیوان حافظ که بر اساس نسخ مختلف چاپ شده است با همه صحت و یا ارزشی که دارند، یعنی به اصل، نزدیک تر و یا دورترند و تلقی هایی که بزرگان ادب فارسی و حافظ شناسان بزرگ داشتند یک طرف و یک دیوان کهنه حافظ هم که در جوانی اش، این شعرها را گفته بوده یک طرف.

هر حافظ خوان (و می خواهم بگویم که) هر شعرخوانی که از مرحله فال گرفتن با حافظ گذشته باشد و دست کم یک مقدار به شعر به عنوان یک پدیده مهم ادبی و حتی اجتماعی نگاه بکند، علاقه مند است که دیوان کهنه حافظ را بخواند و ببیند که حافظ مثلاً این غزل «سالها دل طلب جام جم از ما می کرد» را وقتی جوان بوده، به چه شکلی گفته بوده؛ چون حافظ، بعدها و به مرور بسیاری از واژه ها و مضامین غزلش را عوض کرده. به طوری که شما نگاه می کنید می بینید که چه تکاملی پیدا کرده است.

بنابراین هیچ کس تا عمرش تمام نشود به کمال خودش نمی رسد و کمال هر کسی این است که تا آخر راهی که می تواند برود، برود، بنابراین اگر

هیچ کس تا عمرش تمام نشود به کمال خودش نمی رسد و کمال هر کسی این است که تا آخر راهی که می تواند برود



یک جوانی می آید کتاب شعری را فراهم می کند، باید این فکر را داشته باشد که بعدها مثل بسیاری از شاعران دنبال این نیفتد که بیاید نسخه ای از کتاب اولش را، چندین برابر قیمت اصلی اش بخرد و بعد هم آن را منهدم کند. من امیدوارم که همه شاعران معاصر ما، یعنی جوانان ما روزی به آن درجه از اعتبار و نیز شهرت (و نه به آن درجه از خجالت) برسند که این کار را بکنند.

بنابراین، خواندن این کتاب، یک تجربه مهم است که بدانیم این چهار نفر وقتی کنار هم نشستند، حرفهایشان اصلاً راجع به چیست؟ دعواهاشان راجع به چیست؟ و نقاط اشتراکشان در اوج دوران شاعری شان (و نه در اوج شهرتشان) چیست؟ همین.

■ رضائی فرخانی: اگر اجازه بدهید، پرسش آخر را که البته در نسبت

مستقیم با کتاب «گفت و گوی شاعران» نیست اما به هر حال، چون در نسبت با زیرساختهای شعر معاصر ماست و دستاوردهای آن را در بر می گیرد، بی مناسبت نیز نخواهد بود، خدمتتان مطرح کنم و آن اینک:

در سیر تطور شعر معاصر فارسی، اگر فرض را بر این بگذاریم که اتفاقی به نام «نیما» یوشیج و دستاوردهای ذاتی و عرضی شعر نیمایی در شعر ما نمی افتاد، اما همین قله های شعر نیما، یعنی اخوان، فروغ، شاملو و سپهری، تجربه ها و فعالیت های خود را در همان قالبهای مرسوم شعر کلاسیک ادامه می دادند؛ چنان که در همان دوره ما با سرآمدانی مثل بهار، پروین اعتصامی و شهریار و مثلاً رهی معیری در این عرصه روبه رو هستیم، با عنایت به ذات نوجو و خلاق این چهار شاعر مطرح شعر پس از نیما و نیز الزاماتی که زمان و مکان خود به خود به شاعر القا می کند، آیا به نظر شما دور از تصور بود که شاعری مثل اخوان، اگر نه چند قدم جلوتر و فراتر از بهار، دست کم در حد و اندازه ملک الشعراء بهار، دست آورد غنی کلاسیک در شعر ما داشته باشند؟ و آیا مثلاً سپهری و شاملو و فروغ اگر همه تلاش و دستاوردهایشان را

در قالبهای کلاسیک شعر ما می ریختند آیا بعید بود که شعرهاشان در این عرصه و بر همان اساس چیزی اگر نه بیشتر، دست کم، هم قمر و اندازه شعر شاعرانی مثل امیری فیروز کوهی، شهریار، پروین و یا رهی داشته باشد؟

این پرسش، از آنجا می تواند محل یادآوری باشد که هم اخوان و هم شاملو و هم سپهری و نیز فروغ، تجربه های کم و بیش قابل بررسی ای در این زمینه برای ما باقی گذاشته اند اگر چه که شعر کلاسیک غایت و ایده آل آنها به عنوان قالب شعر نبوده است. و از سوی دیگر پس از گذشت پنجاه سال از درگذشت نیما و سرگذشت نیم قرن شعر نیمایی، ما امروز با جریان کاذبی در شعر و شعور اکثریتی از مدعیان نوگرایی و نوآوری مواجهیم که نه تنها قالبهای کلاسیک و حتی عروض کلاسیک بلکه وزن و حتی موسیقی را با صراحتهای کم و بیش، امری نه عرضی



پی سرودن شعرهایی است که هیچ چیزی در آن، شبیه هیچ چیزی در شعری غیر از آن نباشد! یعنی آیا «ظرفیت» شعر نیمایی به اشباع رسیده است که دیگر محل رجوع نیست؟

■ دکتر کاخی: - اولاً همان طور که خودتان فرمودید و خوشبختانه اشاره کردید این پرسش را هم به نوعی می‌شود به این کتاب مرتبط دانست، چون و به هر حال در رابطه با شعر امروز است و به این چهار شاعر نیز اشاره دارد ولی یک سؤال اساسی است و شاید بزرگ‌ترین سؤالی است که درباره شعر معاصر ایران، لااقل تا سالهای دیگر باید آن را مطرح کرد و جوابهای مختلفی هم به آن داد و هر کسی هم از ظن خودش با این نکته یار می‌شود.

من نظر خودم را خدمتتان عرض می‌کنم: من به این حرف مارکس، اعتقاد دارم که این افراد نیستند که تاریخ را می‌سازند، بلکه زمان است که افراد را می‌سازد. در شعر فارسی آنچه شعر و ادب فارسی معاصر از کهن تا مدرنش را ساخت، انقلاب مشروطیت بود.

اندیشه‌هایی مثل: آزادی، مساوات، قانون، وطن (وطن نه به عنوان جایی که در آن متولد می‌شویم وطن به مفهوم میهن و ملیت) از آن زمان وارد شعر شد و شعر به یک باره عوض شد و به همین صورت است که می‌بینیم حتی ملک‌الشعراي بهار (که تا به حال خاتم‌الشعراي شعر کلاسیک می‌توانیم بدانیم) تمام زمینه‌های شعری‌اش نو است و فقط زبان شعرش و شیوه سرایشش کلاسیک است. وقتی که این زمینه‌ها، در آدمی مثل بهار این اندازه اثر می‌گذارد، من یکی می‌توانم و با اطمینان پیش‌بینی کنم که میرزاده عشقی اگر زنده بود و در جوانی کشته نمی‌شد، کاری را که نیما داشت می‌کرد، زودتر از نیما انجام می‌داد. چون زودتر از نیما بود و شما می‌بینید که پیش از نیما، کسانی بودند در آذربایجان، مثل «تربیت» و دیگران که شعر نو می‌گفتند و پایه‌گذاران شعر نو، در اصل آنها بودند اما آنچه که نیما کرد آن بود که این تئوریه‌ها را جمع کرد، علمی کرد و خودش هم مقدار زیادی شعر گفت که چند تا از این شعرها به نظر من از امهات شعر معاصر است و بقیه‌اش در این اندازه‌ها نیست؛ یعنی شاگردان و پیروانش در شاعری خیلی بالاتر از نقطه‌ای رفتند که نیما رفته بود اما در نیما چه چیزی بود؟ حقیقت آن است که نیما شاعر شاعران بود و برای شاعران، شاعر بود. یعنی این او بود که به شاعران پس از خودش فکر و راه و نگاه تازه‌ای ارائه داد و این شاگردان هم که زبان شعری و قریحه شاعری درخور و به‌سزایی داشتند، توانستند در مجموع کاری را به سرانجام برسانند کارستان. البته خیلیها دنبال نیما راه افتادند و آمدند و رفتند اما به قول اخوان: چه بی‌برگان عاطل و البته از آن سو چه تناورهای بارومند.

هر دو گروه آمدند و هر کس همان طور که نیما خودش گفته است به اندازه وسعش از این رودخانه آب برداشت. بنابراین نیما، محصول مشروطیت و عوض شدن جامعه است و مشروطیت یک ضرورت جهانی و زمانی است؛ این عقیده من از سالیان دور است و اتفاقاً در مقدمه «روشن‌تر از خاموشی» هم این را نوشته‌ام که دنیای ما، دنبال نیمایی می‌گشت و علی‌اسفندیاری شد نیما. اگر او نبود کسی دیگر می‌آمد یعنی شعر پس از بازگشت ادبی به جایی رسیده بود که ظهور آدمی مثل نیما را می‌طلبید. یعنی شما شاعران سبک هندی را که در نظر بگیرید، می‌بینید که خودشان مدعی «طرز نو» اند، طرز هم یعنی سبک و شیوه و عنوان

بلکه حتی زائد و اضافه بر بیکره شعر می‌دانند و همگی از «جوهره شعر» سخن می‌گویند، بی‌آنکه سرانجام کسی از این میان تعریف درست و حسابی از این جوهره به دست دهد! یعنی ادب کلاسیک و دانش و معرفتی که در گنجینه آن محفوظ مانده، امری است پشت گوش انداخته شده و از آنجا که بسیاری از مدعیان امروزی شعر مدرن فارسی، توان سرودن یک رباعی و یا غزل متوسط را ندارند، بنا را بر آتش زدن قیصریه گذاشته‌اند و اگر هم گاه عنایتی به شعر و ادب کلاسیک فارسی می‌شود، آن هم از سر تقلید و افاده‌های فصلی روشنفکرمایی است و بس؛ مثلاً، چون در آمریکا چند سالی است که مولانا مخاطب یافته و شمارگان ترجمه مولانا، رقم بالایی شده، اینجا هم باید به مولانا رجوع کرد! یا مثلاً کسی مثل بابک احمدی، کتاب و جزوه کوچکی درباره تذکره‌الاولیای عطار می‌نویسد، از آنجا که، بابک احمدی اعتبار و اسم و رسمی در بازار روشن‌فکری ما دارد، گروهی مشتاق مراجعه به شعر و نثر عطار و امثالهم می‌شوند و... یعنی مُد می‌شود همان طور که پانزده سال پیش مراجعه به بیهقی مُد شده بود، چون شاملو، از تأثیر نثر



بیهقی و کلاً نثر صوفیه قرن پنجم و شش بر شکل‌گیری و قوام زبان شعرش حرفی زده بود یا دیگران آن را یادآور شده بودند؛ لذا است که علی‌رغم این ارجاعهای فصلی به متون اصل و پایه شعر و تصوف و اندیشه ایرانی، شعر سه دهه اخیر فارسی - از چند استثنا، که بگذریم - دارد راه دیگری می‌رود و مثلاً الان کسی نیست که بگوید چرا در این سی سال، خود قالب نیمایی که برای اثبات خودش، چند دهه دعوا و مرافعه با طرفداران سنتی شعر کلاسیک را پشت‌سر گذاشت، دیگر هیچ طرفداری ندارد و کار به جایی رسیده است که امروز روز، نفس سرودن شعر در قالب نیمایی یک نوع کسر شأن و مرتبه شعری را برای شاعران به دنبال می‌آورد و در نتیجه گروهان شعر امروز ما در



«سبک هندی» را بعدها برای آن در نظر گرفتند. مثل سبک خراسانی، که شاعران و شعر آن دوره چون در خراسان شکل گرفت بعدها به این نام خوانده شد. در سبک هندی هم چون بیشتر این شاعران ساکن سرزمین هند، بودند و گروهی هم پیرو شیوه سرایش آنها، به سبک هندی معروف شد و الا خود شاعران این مکتب «طرز نو» می گفتند ولی در کنار همانها که در میانشان «بیدل دهلوی» سربرآورده و یکی از بزرگترین شاعران طراز اول تمام زبان فارسی است، ناگهان کسانی آمدند که در اثر تکرار مضامین و نگاه کسل کننده شعر نو سبک هندی شعر را به «بازگشت ادبی» برگرداندند که این خودش یک سقوط شعری بود که باز دوباره شعر را برگرداند به همان قاصید گذشتگان، همان زبان و همان واژگان. یعنی اگر شما تاریخ را از زیر شعر اینها برداری، چندان تفاوتی با شعر رشیدالدین و طواط ندارد و شما نمی توانید زمان شاعر را از این شعرها متوجه شوید درحالی که زمان و زمانه شعر نیما آشکار و روشن است. یعنی شعر نیما، شهادت می دهد زمان خودش را آن هم به زبان زمان خودش.

و اما درباره بخش دیگر سوآلتان که ما الان شاعرانی داریم که شعر نو نیمایی برایشان یک نوع عقب افتادگی است و ایراد می گیرند و خودشان را پیشرفته تر از این حرفها می دانند، من دو جواب دارم. یک عده هستند که من اصلاً آنها کاری ندارم. اینها مثل همه زمانهای دیگر که حضور داشتند اما اسمی از آنها در تاریخ نمانده (چون چیزی نبودند) باز هم می آیند کسانی که کسی نیستند و بعد از دوره خودشان فراموش می شوند. اینها را بگذاریم کنار، چون اینها قابل بحث نیستند؛ چون اینها از کسانی هستند که اول سبک شعری انتخاب می کنند و بعد می آیند مثلاً در درون این سبک شعر بگویند، یعنی اول می روند مثلاً به پست مدرن معتقد می شوند و بعد می آیند می گویند خوب حالا می خواهیم شعر پست مدرن بگوییم. در صورتی که نیما این کار را نکرده بلکه نیما اول شعرش را گفته و تئوریهایش را از میان همین شعرها بیرون کشیده و اخوان و شاملو و فروغ و سپهری و دیگرانی مثل «شفیعی کدکنی» و «خویی» نیز همچنین. یعنی اینها شعرشان را گفته اند و بعد کسانی دیگر و مثلاً اساتید دانشگاه آمدند و مثلاً درباره شیوه شاعری اخوان یا سپهری کتاب نوشته اند.

و اما یک مطلب دیگر هست که آن را با یک مثال خدمتان عرض می کنم: یکی از بزرگترین اقتصاددانهای قرن بیستم بعد از جان مینارد کینز انگلیسی و در حد جایگزین او آقای جان کینت کالبرایت است. ایشان که یکی از بزرگترین اقتصاددانهای قرن بیستم است.

کتابی دارد به نام THE AFFLUENT SOCIETY یعنی «جامعه سرشار» یا «جامعه متمول». آقای کالبرایت در مقدمه همین کتابش نوشته است: اگر تمام نویسندگان اقتصادی را که به فلسفه اقتصاد در قرن بیستم توجه کرده اند بگردید مخالفتر از من با «مارکس» و اقتصاد مارکسیسم پیدا نمی کنید ولی من در مقدمه کتابم می گویم که من مخالفت با مارکسیسم را از مارکس آموختم. اگر دیالکتیک او را نمی آموختم، نمی توانستم حریفش بشوم.

این کتاب البته به فارسی ترجمه شده و به عنوان «جامعه متمول» در دسترس هست و همه کسانی که پی گیر مسائل اقتصادی هستند می دانند که یکی از مهم ترین کتابهای حوزه اقتصاد در قرن بیستم است: من می خواهم بگویم که مخالفت با نیما هم، گرفتن از او و سپس مقابله کردن با او است. یعنی شیوه مخالفت با نیما را بدون در نظر گرفتن و دانستن و فهم

شعر و اندیشه او نمی توان پیش برد. باید از این درخت کسی بالا برود و در آن بالا قرار بگیرد تا بتواند بگوید که شعر زمان ما این است و آن نیست. آن شعری که ما را در جهان مطرح کرده و به اعتبار آن شناخته می شویم می شناسند شعر خیام و فردوسی و حافظ و سعدی و مولانا است؛ اما این درخت شعری که ما امروز آن را به عنوان درخت شعر نیمایی می شناسیم، درختی است که حقانیت و سماجت خود را در جوار آن باغ پردرخت و باشکوه شعر کلاسیک آن چنان حفظ کرد و ادامه داد که الان خود این درخت شعر نیمایی به باغی سرزنده و پررونق در کنار آن باغ باشکوه شعر کهن فارسی تبدیل شده است. به گونه ای که بعضی وقتها، خیلیها دیگر آن باغ اصلی را که باغ شعر کهن ماست، مشاهده نمی کنند و یا به عبارتی ندیده می گیرند که البته به عقیده من، این یک عیب است و از ناشیگری و ناپختگی صاحبان این دیدگاه حکایت می کند.

حالا اگر کسانی بخواهند و یا مدعی شوند که این تجربه های گران قدر شاعری - از کلاسیک گرفته تا نیمایی - را از پیش پا بردارند و شیوه های شخصی خود را جایگزین آن کنند، اتفاقی است که به این سادگی امکان آن



ما الان شاعرانی داریم که شعر نیمایی برایشان یک نوع عقب افتادگی است و ایراد می گیرند و خودشان را پیشرفته تر از این حرفهای تلقی

وجود ندارد، یعنی عملاً چیزی از آن در نخواهد آمد؛ فقط ممکن است چند صباحی این نوع افکار صفحات مجلات را اشغال کنند و احیاناً سر و صدای کاذبی راه بیندازند و بعدش هم بروند دنبال کارشان، مثل شعر ریاضی، شعر حجه شعر ناب و...

اما اگر واقعا با بهره گیری از تجربه های هزار سال شعر فارسی، سبکی بخواهد بیاید و در کنار شعر کهن و شعر نو ماندگار شود، این اتفاق نه تنها هیچ اشکالی ندارد، بلکه هر گونه دشمنی و یا طرفیت با آن، نتیجه جهل و نادانی است و معنایی ندارد و جز مخالفت با تاریخ و زمان و نفس نوآوری و طراوت باغ بسیار درخت شعر فارسی چیزی نیست اما همان طور که اشاره کردم این کار در دسترس و ساده ای نیست که هر آدم بی بضاعت و میان مایه ای از عهده آن برآید، چرا که دست کم باید تمام دستاوردها و تجربیات گذشته شعر فارسی را درک و هضم کرده باشید و سپس برای حیات شعر آینده فارسی، متاعی در خور آن پیشنهاد کنید.

برای نمونه باید توجه بیشتر به غزل را در دو دهه اخیر، از یک منظر، ثمره تندرویهای افسار گسیخته برخی از پیروان - به قول دکتر شفیی کدکنی - «شعر جنول ضربی» دانست که به نوعی باعث بازگشت و احیای قالبهای شعر دیروزی و پربروزی فارسی شده است.

